

# سیری در ادله اثبات وجود خدا

(۱)

حجت الاسلام محسن غرویان

آری اول باید خدا را برداشت، آنگاه بی پروا به هر جنابتی دست یازید کمونیستها گفتند دیگر در دنیا برای خدا جا و گماری نیست و ما به آسمان خواهیم رفت و تمام خدایان را تار و مار خواهیم کرد. می خواهید بدانید میوه های تلخ و زهر آگین چنین تفکری چیست؟ قتل عام میلیونها انسان مظلوم و بیگناه در خاک افغان و بیشتر از این در اروپای شرقی برآستی همان هنگام که کارل مارکس، سرفصل رساله دکترای خویش را این جمله قرار داد که «من از کلیه خدایان متنفرم. به قول داستایوسکی هر جنابتی در عالم مجاز شد. از علم پرستان اروپائی بعد از رنسانس که دیگر مگو، آنچنان از اکتشافات گنابله و کبرنیک و فروباشی هیتلر بظلمیوس ذوق زده شدند که حسابی به جان خدا و دین افتادند و چنان مست غرور و بلند پرواز می گشتند که متهورانه اومانیسم یا انسان محوری را به جای ته ایسم یا خدامحوری را غلیم کردند اما نه تنها کاری از پیش نرفت که وضع وخیم تر شد. آنچنان فساد اخلاقی بزهکاری، اضطراب و پوچی زندگی انسان اروپائی را احاطه کرد که به فکر چاره افتاد، چاره ای برای رهائی و فرار از هیولائی تمدن انسان مدار و گریز از زندگی مست، یعنی علم بدون مذهب، و چاره جز انتحار نبود. شما خود تاریخ اروپای بعد از رنسانس را بخوانید و از این حیث بررسی کنید و ببینید وقتی خدا از زندگی انسان برداشته شود، چه بر سر بشریت که نمی آید بی جا نیست که رسولان

آسمانی اینهمه بر پذیرش مبدأ و معاد از سوی بشر پای می فشرده اند و ایندو را سر لوحه دعوت خود قرار داده اند. و چه زیبا و حکیمانه است این سخن که «رَجِمَ اللهُ أُمَّرَةَ عَلِمَ مِنْ آيِنٍ وَ فِي آيِنٍ وَآلِي آيِنٍ» آنکس که «از کجائی در کجائی و به کجائی» خویش را بداند، بی شک مورد رحمت الهی است در قرآن کریم نیز آنگونه که به توحید (خداپرستی) پرداخته شده پیرامون هیچ مسئله ای سخن نرفته است. جای جای قرآن پر است از تابلوها و علاماتی که هم «او» را نشان میدهند و هم ما را که دلها و ذهنها را دهمدم بسوی او بخواند قرآن درست در برابر انسان محوری، خدامحوری را مطرح می کند و تا آنجا پیش می رود که خداشناسی را ریشه اصلی از خود بیگانگی و خود فراموشی انسان ها می داند نسا الله فأنسبهم أنفسهم. نکته ظریف فوق، صرفاً ادعای بی دلیل نیست چه فیلسوفان اسلامی معتقدند که معرفت بقینی و شناخت حقیقی به هیچ پدیده جز از طریق معرفت الله ممکن نیست چرا که معلول جز از راه علتش شناخته نمی شود پس قبل از هر معرفتی، عقلاً و منطقی علم به خداوند (علة العلة) مطرح است، البته این معرفت قبلی، برای همه و همواره آگاهانه نیست و نیازمند آنست که زمینه های فعلیت آن فراهم گردد آنچه در آیه فوق آمده از یشتیانس این قاعده عقلی و فلسفی نیز برخوردار است.

اینک با این تحلیل می توانیم بفهمیم که چرا میگویند «اول العلم معرفة الجبار» نه تنها آغاز دیانت از خداشناسی است که بنیاد معرفت نیز بر همین سنگ استوار است بسیاری مجال تنگ است و مطلب، انبوه غرض آن بود که، بدانیم سخن از «خدا» کهنگی ندارد، همانسان که آب هرگز کهنه نمی شود و مادام که عطش هست آب هم نو و مطلوب است و ما بر این باوریم که جهان معاصر در عطش خداخواهی می سوزد، هر چند خود نمی دانند. طبیعی باید «علت شناس» چه طبیعی حادثی و کارآمدتر از رسولان الهی و حاملان وحی

در آغاز

اگر توفیقی دست دهد و امداد حق یارمان باشد بر آنیم که در این مجال، چند مقالی پیرامون دلائل اثبات وجود خدا داشته باشیم، مخاطب ما در این سلسله مقالات، شما، یعنی قشر عظیم و گرانمایه دبیران - معلمان و دانشجویان رشته علوم دینی هستید می گویند: در این مقوله زیاد سخن برانده شده و قلم ها فراوان بر کاغذ سوخته است، البته چنین است، اما بحق اقتضای اهمیت مبحث، همین است مگر نه اینست که «اول الدین معرفة الجبار» آغاز راه دیانت، شناخت خدا است؟ و مگر نه اینست که سعادت راستین در گرو دیانتی محکم و متین است؟ اگر ایندو قضیه را تصدیق کنیم که می کنیم منطقی این نتیجه را پیش رو داریم که خداشناسی، اساس سعادت انسان است. حال آیا تصدیق نمی کنید که هر آنچه در این مقوله بگوئیم و هر اندازه در این راستا کنکاش کنیم باز هم کم گفته ایم. راستی هم کلام داستایوسکی بجا و حکیمانه است که اگر خدا را از جهان برداریم، هرکاری برای آدمی مجاز است. وقتی ژان پل سارتر اعلام کرد که انسان نه آفریده خدا است و نه آفریده طبیعت و نه محصول ابزار تولید بلکه انسان خود، خدا است و تنهایی است که در صحرای این جهان برناب شده، چه بر سر بشریت که نیامد. بدون تردید مرامهای پوج گرانی که امروزه معطل بزرگ بزهکاری جوانان در غرب را پسندید آورده اند حاصل اینچنین اندیشه هائی است.



آسمانی و چه نسخه‌ای شقاوت‌بخش‌تر از صحیفه الهی که بشریت بیمار را معالجه و تیمار کند و هدف ما در این سلسله مقالات چنانکه اشارتی شد اینست که مباحثی را در ارتباط با مطالب کتب پیش اسلامی دبیرستانها انتخاب کرده در حد توان و گنجایش مجال، با شرح و بسطی افزون‌تر بیاوریم تا دبیران و معلمان گرامی بنا بر مباحث علمی بیشتری مباحث کتاب را مطرح کنند. امید که توفیق حق یارمان باشد.

واژه دلیل: دلیل صیغه مبالغه از ماده دلالت و در زبان عربی بمعنای راهنماست اما در اصطلاح منطقیین به معنای قیاسی است که در آن حد وسط معلول حد اکبر باشد به عبارت روشنتر: اگر در یک برهان ما از معلول بر وجود علت استدلال کنیم چنین برهانی دلیل خوانده می‌شود. در علم منطقی برهان به دو قسم لغتی و ائی تقسیم می‌شود. و برهان ائی دارای دو قسم است، در یک قسم از معلول به علت می‌رسیم و در قسم دیگر از تحقق یک معلول بر معلول دیگر استدلال می‌کنیم، از این دو قسم، قسم اول را دلیل می‌گویند؛ و برای قسم دوم، اسم خاصی نیست (تفصیل بیشتر این مطالب را در کتب منطقی بخوانید) معنای دیگر واژه دلیل، مطلق استدلال است، خواه بشکل قیاس باشد خواه استقراء و حواء تخمیل. و در شکل قیاسی نیز خواه بگونه برهان ائی باشد و خواه بصورت لغتی، مراد ما از این واژه در مباحث اثبات وجود خدا، همین معنای مطلق است که شامل هر گونه استدلالی می‌شود لذا ما در مباحث آینده هم به بررسی برهان فطرت خواهیم پرداخت و هم برهان وجوب و امکان را مطرح خواهیم کرد و هم‌منطور برهان صدیقیین، برهان نظم و.....»

#### دلایل خداشناسی از نظر تعداد

در بررسی تعداد دلایل اثبات وجود خدا نخست باید دیدگاههای مختلفی را که در این زمینه مطرح اند، از یکدیگر تفکیک نمود؛ مثلاً سخن گفتن در زمینه فوق از دیدگاه عرفان

نظری بسیار متفاوت خواهد بود با آنچه که از دیدگاه عقلی و فلسفی مطرح است، در برخورد با آیات قرآن کریم و استفاده از آنها نیز دیدگاهها بسیار متفاوت است. بعنوان مثال عارف معتقد است که همه هستی جلوه حق است پس خدا هرگز غایب نیست تا در پی اثبات و کشف او باشیم. ماثیم که در حجاییم و او را شهود نمی‌کنیم و الا او نه تنها نورانی و موجود است که اصل وجود و حقیقت نور اوست پس غیبت و عدم برای او محال ذاتی است. مستلماً این دیدگاه با نظرگاه یک فیلسوف یا متکلم که نخست خدا را بعنوان یک امر محتمل الوجود فرض می‌کند تا با دلایل عقلی و تجربی آنرا اثبات کند، بسیار تفاوت می‌کند.

قرآن: میدانیم که قرآن کریم، کتاب هدایت انسانهاست و در آن از همه آنچه در این راستا لازم است، سخن گفته شده است، اما قرآن هرگز کتاب فیزیک - شیمی - فلسفه - جامعه‌شناسی - بیولوژی و سایر روانشناسی نیست تا متوقع باشیم که در هر باب بتفصیل برای ما سخن بگوید. هر چند در آن از همه این مقولات در حد نیاز سخن رفته است. هم از ایشروست که در باب خداشناسی نیز هم به دلایل فلسفی اشارت شده و هم از ادله تجربی و طریق فطرت و درون‌نگری سخن به میان آمده است. در بین آیات پیرامون خداشناسی، سه دسته مشخص از یکدیگر قابل تفکیک اند:

الف) آیات فطرت (ب) آیاتی که از راه قانون علیت، خدا را اثبات می‌کنند. (ج) آیات نظم و شگفتیهای هستی.

عرفان: چنانکه اشارتی کردیم، از دیدگاه عرفان، همه هستی، اسماء و صفات حق اند و هر موجودی وجهی از وجوه خداوند است (و اینماتولواشم وجهه الله) پس هر موجودی می‌تواند به اندازه توان و نسخه وجودی خود حق نما باشد و راه را نشان دهد پس راههای رسیدن به خداوند منحصر در چند طریق محدود نخواهد بود و هم از ایشروست که

گفته‌اند «الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق» و یا «الطرق الی الله بعدد النفوس» [راههای بری خداوند - به تعداد نفسهای مخلوقین و یا بتعداد موجودات ذی‌نفس است] مرحوم صدرالمتهین فصل اول از ج ۶ اسفار را اینچنین آغاز می‌کند... واعلم ان الطرق الی الله کثیره لانه ذو فضائل و جهات کثیره و لکل وجهه همولیها... [بدان که راههای رسیدن به خداوند فراوان است چرا که او دارای فضائل و جهات زیادی است و هر موجودی دارای وجهه و راهی است که از آن بسوی خداوند روی می‌آورد].

گرچه آیه فوق (ولکل وجهه همولیها) «۱۴۸ بقره» پیرامون مسئله قبله است و در کنار آیات دیگری در همین زمینه آمده است. اما مرحوم علامه طباطبائی (ره) در ذیل آن فرموده‌اند که این آیه همانطور که قابل انطباق بر مسئله قبله است، بر مسئله تکوین نیز قابل انطباق است.

حکیم سزواری (فده) نیز در تعلیقه خود بر اسفار در ذیل همین عبارت صدرالمتهین می‌نویسد که عبارت مصنف، ظاهری دارد و باطنی - معنای ظاهری اینست که بگوئیم مراد از کثرت طرق همان تعدد براهینی است که در فلسفه برای اثبات واجب اقامه می‌شود مثل راههای وجوب و امکان، حدوث، حرکت و ...

اما معنای باطنی اینست که بگوئیم عبارت «ان الطرق الی الله کثیره»، اشاره‌ای است به کلام عرفا، که «الطرق الی الله تعالی بعدد انفس الخلائق» و منظور از کمالات و جهات فراوان در خداوند اسماء حسنیای حق و صفات علیای اوست و خلاصه کلام اینست که هر ماهیتی از ماهیات هستی مظهر اسمی و صفتی از اسماء و صفات حق است مثلاً فرشته، مظهر سبوح قدوس و حیوان، مظهر سمیع و بصیر می‌باشد و همینطور...

از آنچه گفتیم روشن می‌شود که از طرفی موجودیت خدا در نزد عارف و از دیدگاه اهل عرفان روشن‌تر از آنست که محتاج به دلیل و



برهان باشد. چرا که او قبل از شناخت هر چیزی، پیدا و هویدا است و از سوی دیگر راههای رسیدن به حق منحصر در چند طریق محدود نیست بلکه هر ذره در هستی میتواند راهی بسوی او باشد.

**فلسفه و کلام:** در فلسفه کلاسیک، وجود خدا بعنوان یک امر بدیهه تلقی نمی‌شود بلکه قضیه «خدا موجود است» یک قضیه نظری و نیازمند اثبات شمرده می‌شود. البته مرحوم صدرالمتألهین (ره) در اسفار تلاش کرده است که با بازگرداندن «علیت فلسفی به «تثان» عرفانی» حکمت را تعالی بخشد و عرفان را بمنزله اوج حکمت بشمارد و هم از اینروست که فلسفه خود را از دیگر نحله‌های فلسفی ممتاز میداند و آنرا حکمت متعالیه نام می‌کند اما بهر حال این بدان معنی نیست که اساس این دو رشته از علم و معرفت یکی باشد خیر: مبنای فلسفه تعقل و برهان است و اساس عرفان شهود و وجدان<sup>۳</sup> مرحوم صدرالمتألهین (ره) در ج ۶ اسفار که در «الهیات بالمعنی الاخص» نگارش یافته، در طی ۴ فصل پیرامون أدله اثبات واجب سخن گفته است. در فصل اول به تقریر و بیان - استدلال معروف به «برهان صد یقین می‌پردازد و آنرا بگونه‌ای که خود تبیین می‌نماید. آسد - محکمترین - براهین و اشرف آنها میداند و بر اساس همان برهان (توحید واجب الوجود) را نیز اثبات می‌کند در فصل دوم تحت عنوان «فی الاشارة الی مناهج اخرى للوصول الی هذه الوجهة الكبرى» به بیان راهها و دلائل دیگری پیرامون اثبات واجب می‌پردازد. از جمله برهان «وجوب و امکان» بگونه‌ای که شیخ رئیس ابن سینا در کتاب شریف اشارات تقریر کرده آنرا طریقه الصدیقین نام نهاده است.

و بدنبال او امثال خواجه طوسی و دیگر پیروان فلسفه مشاء نیز آن را به همین نام خوانده‌اند و بهمان گونه اقامه کرده‌اند. اضافه کنیم که در این برهان بطلان دور و تسلسل از جمله مقدمات استدلال است و هم از این روی،

پاره‌ای فیلسوفان آنرا بعنوان برهان صدیقین نمی‌پذیرند پس صدرالمتألهین برهان وجوب و امکان را بگونه‌ای که شیخ اشراق (ره) در کتاب مطارحات تقریر نموده و در آن از ابطلان دور و تسلسل استمداد نجسته، نقل می‌کند.

و در پایان این فصل، به برهان دیگری بر اساس امکان و وجوب اشاره می‌کند می‌گوید که چنین برهانی بر اساس بطلان دور و تسلسل استوار نیست. صاحب شوارق اللالهام، عبدالرزاق لاهیجی ادعا کرده است که مبتکر این برهان، محقق طوسی است<sup>۴</sup> صدرالمتألهین می‌گوید که در کلمات فزایی، اشارتی به آن بافت می‌شود.

فصل سوم پیرامون نقد و بررسی دلائلی است که برخی محققان اهل فارس در اثبات واجب اقامه کرده‌اند. نخستین دلیل مبتنی بر بطلان دور است و دومین استدلال مبتنی بر بطلان تقدم شیء علی نفسه (تقدم چیزی بر خودش) می‌باشد. مرحوم صدرالمتألهین این دو استدلال را از چهار زاویه مورد نقادی و مناقشه قرار داده، نام نمی‌داند.

در فصل چهارم: که با عنوان «فی الاشارة الی طرائق اخرى لا قوام» آمده است - نخستین بدیهه شیوه‌ای که حکمای الهی در اثبات واجب دارند، اشاره می‌کنند و سپس مستند حکمای طبیعی را در اثبات واجب از راه حرکت و تغییر عالم، نقل و نقد کرده و در پایان فصل، دیدگاه و شیوه متکلمان را در اثبات صانع از راه حدوث عالم تقریر و تحسین می‌نماید.

مرحوم صدرالمتألهین در مجموع این چهار فصل، حدود ۱۰ دلیل پیرامون اثبات واجب ذکر کرده‌اند و مادر مقالات آینه‌ها، بتفصیل بیشتر پیرامون برخی از آنان سخن خواهیم گفت.

امام فخر رازی که از متکلمان نامدار محسوب می‌شود در کتاب معروف خود «المباحث المشرقیه» به ۶ طریقه در باب اثبات واجب اشاره می‌کند. نخستین دیدگاه از آن

فیلسوفان است که از راه امکان عالم، وجود واجب را اثبات می‌کند دوم، نظر متکلمین است که از راه حدوث عالم وارد می‌شوند و سومین شیوه - شیوه کسانی است که از راه نظم و پیچیدگیهای خلقت بر وجود خداوند استدلال می‌کنند. چهارمین دسته طبیعیون‌اند که از راه حرکت وارد شده، واجب الوجود را بعنوان محرک اول - اثبات می‌کند طریقه پنجم: راه فطرت و دل است و دیدگاه ششم از آن عرفا است که معتقد به بداهت وجود خداونداند و چنانکه اشارت شد قبل از شناخت هر چیزی، شناخت حق واقع می‌شود و هیچ معرفتی بدون معرفت پیشین از خداوند حقیقتاً علم نیست بلکه جهل مرتکب است. شیخ شهاب الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق در کتاب مطارحات خود تحت عنوان «فی الاشارة الی واجب الوجود» براهین «امکان» و «حرکت» را مطرح و بطور کلی شیوه‌های اثبات واجب را به دو دسته تقسیم می‌نماید. دسته‌ای که در آنها نخست وجود واجب اثبات می‌شود و بدنبال آن توحید واجب ثابت می‌گردد و دسته دیگر بعکس، یعنی نخست توحید واجب الوجود اثبات می‌گردد و بدنبال آن نیاز ضروری عالم ممکنات بوجود واجب به کرسی می‌نشیند همین جا بگوئیم که آخرین نظرات و دیدگاههای شیخ اشراق در کتاب حکمة الاشراق او آمده است و مطالب کتابهای دیگر او همچون، تلویحات، مطارحات و مقامات به شیوه حکمای مشاء و تنظیم و تدوین یافته است. هم از اینروی، وی در کتاب حکمة الاشراق، بر اساس قاعده با نامهای: نور الانوار، النور المحیط، النور القیوم، النور المقدس النور الاعظم الاعلی والنور - القهار یاد می‌کند و در برهان مذکور از بطلان تسلسل بعنوان مقدمه سود جسته است<sup>۵</sup>. ر. ک: شرح حکمة الاشراق ص ۳۰۶ / اشارات بیدار»

مرحوم استاد علامه طباطبائی (ره) در کتاب بدایه الحکمة تنها به ذکر دو دلیل در باب اثبات



واجب اکتفا کرده اند نخست برهان صدیقین را با بیانی موجز تقریر نموده، سپس برهان امکان را اقامه کرده اند ولی در کتاب نه‌ایه الحکمه به بیان ۵ دلیل پرداخته اند - نخست برهان صدیقین را به سه بیان تقریر کرده اند و سپس براهین «وجوب امکان - برهان حرکت - برهان حدوث نفس انسانی و برهان حدوث اهل کلام را ذکر کرده اند [ر. ک: نه‌ایه الحکمه / مرحله دوازدهم / فصل ۱ و ۲]

### دسته بندی دلایل اثبات وجود خدا

در منطق خوانده‌اید که هر تقسیم واحد، بر اساس معیار و ملاک واحدی صورت می‌گیرد و تعدد ملاکها برای تقسیم یک مجموعه موجب تعدد تقسیمها خواهد شد مثلاً اگر گلهای یک گلخانه را یکبار بر اساس رنگ و بار دیگر بر اساس بو تقسیم بندی کنیم، دو تقسیم جداگانه انجام داده ایم و افراد هر دسته در هر بار تقسیم متفاوت خواهند بود. دلایل اثبات وجود خدا را نیز میتوان با ملاکهای مختلفی دسته بندی کرد: گاهی صغری استدلال را ملاحظه می‌کنیم و بر این اساس، دلایل را به چند دسته تقسیم می‌کنیم، و گاهی معیار تقسیم را نحوه رابطه حد وسط با دو طرف یعنی «حد اصغر» و «حد اکبر» قرار می‌دهیم و مثلاً براهین خداشناسی را به دو دسته براهین لمّی و وائمی تقسیم می‌کنیم. و گاهی معیار دسته بندی را رابطه سالک و مسلک و مقصد در نظر می‌گیریم و از این حیث، ادله را تقسیم می‌کنیم. اینک به تفصیل بیشتری پیرامون دسته بندی های مختلف سخن می‌گوییم تقسیم ادله به: فطری، تجربی و عقلی، ما در مباحث آینده، پیرامون «فطرت» و معانی آن سخن خواهیم گفت. اما اجمالاً باید دانست که مراد از «راه فطرت» آنجا که در کنار تجربه و عقل ذکر می‌شود، فطرت عقل نیست بلکه فطرت دل است و لذا در این برهان، دیگر سخن از صغری و کبری و حد وسط نیست، و آنچه که قوام استدلال است درون نگری و تأمل

بساطنی است پس در تقسیم فوق ملاک دسته بندی، ابزار شناخت خداوند است در برهان فطرت، ما از راه دل و توجه و تأمل درونی، علم آگاهانه به خداوند پیدا می‌کنیم و از این طریق، معرفت ناآگاهانه و یا نیمه آگاهانه خود نسبت به خداوند را بالفعل و آگاهانه می‌سازیم.

در ادله تجربی ما از مشاهده آثار محسوس و ملموس و دقت در ساختار نظم عالم، بر وجود خداوند استدلال می‌کنیم مانند برهان نظم و عنایت (هدایت عمومی) و در ادله عقلی ما هرگز از مقدمات تجربی استفاده نمی‌کنیم بلکه تنها به کمک عقل همراه با پذیرش اصل هستی بر وجود واجب استدلال می‌کنیم مانند برهان وجوب و امکان، برهان علت و معلول و برهان صدیقین.

### تقسیم ادله به انی و لمّی

چنانکه پیشتر اشاره کردیم، در علم منطق، برهان به دو قسم لمّی و وائمی تقسیم می‌شود. برخی معتقدند که تنها برهان لمّی است که مفید یقین می‌باشد چرا که بر اساس قاعده «ذوات الاسباب لا تعرف الا باسبها»

موجودات معلول و دارای سبب، جز از راه علت و سببشان شناخته نمی‌شوند! تنها برهان لمّی است که در آن از علت به معلول می‌رسیم و از وجود علت، بر وجود معلول استدلال می‌کنیم و اما در برهان انی که از معلول به علت می‌رسیم، یقین حاصل نمی‌شود. پاره‌ای دیگر می‌گویند برهان انی خود بر دو قسم است که در یک قسم آن از معلول به علت می‌رسیم و در قسم دیگر از یک ملازم بر وجود ملازم دیگر استدلال می‌کنیم و قسم اخیر نیز همانند برهان لمّی مفید یقین است. البته تفصیل مطلب و نقد و بررسی اقوال در این زمینه، در کتب فلسفی و منطقی آمده است و مادر این نوشته بدانها نمی‌پردازیم.

غرض ما اینست که بگوئیم در ادله اثبات وجود خدا نیز تقسیمی بر اساس معیار فوق

صورت گرفته است. برخی معتقدند که اصلاً دلیل لمّی در فلسفه راه ندارد و بر وجود واجب نیز نمیتوان برهان لمّی اقامه کرد. ولی پاره‌ای می‌گویند که با یک تحلیل منطقی، میتوان بسیاری از براهین فلسفی را برهان لمّی دانست و در باب خداشناسی نیز بسیاری از فیلسوفان تلاش کرده‌اند برهان معروف به برهان صدیقین را بصورت لمّی تقریر نمایند، حال آیا همه در تقریرات خود از این برهان موفق بوده‌اند یا نه؟ خود بحث فلسفی دیگر است که در جای خود آمده است. مرحوم حکیم آشتیانی در تعلیقه بر شرح منظومه، ۱۹ تقریر برای برهان صدیقین نقل کرده اند «دقیق ترین و استوارترین و لطیف ترین بیان پیرامون برهان صدیقین توسط علامه معاصر استاد سید محمدحسین طباطبایی اقامه شده است که اگر خدای توفیق دهد در جای خود به شرح و توضیح آن خواهیم پرداخت.

### تقسیم ادله بر اساس اتحاد سالک و مسلک و مقصد

در ملاحظه یک حرکت، سه امر اساسی مورد توجه است: «متحرک، مسیر و هدف». منظور از متحرک، متفکری است که در مسئله‌ای می‌اندیشد و مراد از مسیر، راه و زمینه تفکر و مقصود از هدف، نتیجه و حاصل تفکر است. از این دیدگاه و بر اساس این معیار نیز، ادله خداشناسی را به چند قسم تقسیم کرده‌اند. در یک قسم، هر سه امر مذکور، جدا و متفک از یکدیگرند. در قسم دیگر رونده و راه (متحرک و مسیر) متحدند اما هدف جدای از آنست و در قسم سوم، مسیر و هدف یکی است و متحرک جدای از آنست<sup>۷</sup>

براهینی مثل برهان امکان، برهان حدوث، برهان حرکت و برهان نظم را از قبیل قسم اول شمرده‌اند که در آنها سالک و مسلک و مقصد، هر یک جدای از دیگری است.

یکی از راههای استدلال بر وجود واجب، معرفت نفس است، به این معنا که انسان از راه



مطالعه در حالات درونی خویش و بسایر انفسی بی وجود واجب ببرد و با تأمل در خورشتن، بر وجود واجب استدلال کند<sup>۱</sup> در اینگونه استدلال، راه و رهرو متحدند، اما هدف جدای از آنهاست. مرحوم صدرالمآلهین (ره) برهان صدیقین را از قسم سوم شمرده که در آن، مسلک و مقصد یکی است و تنها اندیشمند و متفکر است که از آن دو جداست و هم از اینرو، چنین برهانی را شریف‌ترین و استوارترین برهان میدانند.

«وَأَسَدُ الْبِرَاهِينِ وَ أَشْرَقُهَا إِلَيْهِ هُوَ الَّذِي لَا يَكُونُ الْوَسْطَ فِى الْبِرْهَانِ غَيْرَهُ بِالْحَقِيقَةِ فَيَكُونُ الطَّرِيقَ إِلَى الْمَقْصُودِ هُوَ عَيْنَ الْمَقْصُودِ وَ هُوَ سَبِيلُ الصَّدِيقِينَ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ بِهِ (تعالی) علیه...»

ترجمه:

مستحکم‌ترین برهانها و شریف‌ترین آنها نسبت به خداوند، آنست که حد وسط آن، در حقیقت چیزی جز خود او نیست، و در نتیجه راه و هدف عین یکدیگرند. این همان راهی است که صدیقین می‌پیمایند، یعنی کسانی که با واجب بر واجب استدلال و استشهاد می‌کند.

### سؤال

در پایان این مقاله، بجاست که به طرح و پاسخ یک سؤال مهم در زمینه مورد بحث بپردازیم. سؤال اینست که چرا و چگونه برخی از فلاسفه بزرگ سریمناً استدلال و اقامه برهان بر وجود خداوند را نفی کرده‌اند؟! بعنوان مثال شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا (ره) در کتاب «تعلیقات» خود می‌گوید:

«... ان واجب الوجود لا برهان علیه ولا يعرف الأمن ذاته» [بر وجود واجب، برهان اقامه نمیشود و او جز از راه خودش شناخته نمیشود.] (تعلیقات/ ص ۷۰ - ر. ک: آموزش فلسفه/ استاد مصباح/ ج ۲/ ص ۳۲۹)

پاسخ:

در پاسخ باید گفت که بدون شک تحصیل

علم حصولی نسبت به خداوند از راه براهین عقلی و فلسفی، امری است ممکن و خود این سینا نیز دلائل متعددی بر ذات واجب اقامه کرده است. بنابراین باید دید مراد واقعی از نفی برهان در اثبات واجب چیست؟ نفی برهان به یکی از وجوه زیر قابل تفسیر و توجیه است:

الف) پاره‌ای از فیلسوفان واژه «برهان» را تنها به «برهان لَمّی» اطلاق می‌کنند و برهان اثمی را اصطلاحاً «دلیل» می‌خوانند و نه برهان، از اینرو ممکن است مراد کسانی همچون ابن سینا که برهان در واجب را نفی کرده‌اند این باشد که بر ذات واجب، برهان لَمّی نمی‌توان اقامه کرد، چرا که در برهان لَمّی - چنانکه پیش‌تر اشارت شد - از وجود علت بر وجود معلول استدلال میشود و ذات واجب، خود علة العلل بوده و هرگز معلول چیز دیگری نیست، پس برهان لَمّی بر وجود واجب میسر نیست، شاهد این توجیه آنست که در کتاب «شفایا» می‌گوید: «ولا برهان علیه لانه لا علة له و لذلك لا لم له» [خداوند برهان بردار نیست، چرا که او علت ندارد و لغبت (چرایی) در مورد او راه ندارد]

ب) آنچه مادر علم حصولی بدان میرسیم جز مفهوم نیست و یافتن و درک وجود عینی و شخصی، تنها از طریق حضور و شهود ممکن است. بر این اساس ممکن است مراد از نفی برهان در اثبات واجب این باشد که ما هرگز از راه برهان نمی‌توانیم وجود عینی و شخصی خداوند متعال را وجدان کنیم، و نهایت چیزی که از راه این براهین برای ما حاصل میشود، عناوین و مفاهیمی کلی از قبیل «واجب الوجود»، «علة العلل»، «محرک نخستین» و امثال اینهاست. اما راه رسیدن و یافتن وجود واجب، سیر و سلوک عرفانی است و نه مشی عقلانی و برهانی.

ج) نتیجه قیاسهای برهانی که در زمینه وجود واجب اقامه میشود، قضایایی حملی است که موضوعات آنها موجودات ممکن و معلول‌اند مثلاً در برهان امکان این قضیه

ج) نتیجه قیاسهای برهانی که در زمینه وجود واجب اقامه میشود، قضایایی حملی است که موضوعات آنها موجودات ممکن و معلول‌اند مثلاً در برهان امکان این قضیه

استنتاج میشود که: «ممکنات واجب الوجودی دارند» و در برهان علیّت، این قضیه که: «موجودات معلول، علة العلیی دارند» و در برهان نظم، این قضیه که: «عالم، ناظمی دارد».

پس این براهین - بالاصالة و مستقیماً - مسرولاتی را برای مخلوقات اثبات میکنند. نه اینکه وجود واجب را اثبات نمایند و شاید از همین روست که برخی در باب نفی برهان از واجب، چنین تعبیر کرده‌اند: «الواجب الوجود لا برهان علیه بالذات بل بالعرض» [بر ذات واجب، بالذات نمیتوان برهان اقامه کرد، اما بالعرض، ممکن است.]

ادامه دارد

۱- إن هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم: ۱۷/۹ - شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى للناس ۲/۱۸۵.

۲ - بنظر می‌رسد منظور از این عبارات بیان کثرت راههای خداشناسی است و الا صرف وجود نفس و با نفس در یک موجود، مدخلیتی در مسئله ندارد.

۳ - ر. ک - تمهید القواعد این ترکیب ص ۳۱ - شرح خصوص الحكم قيصري ص ۴.

۴ - ر. ک. شوارق الالهام / ص ۵۰۰ / انتشارات مهدوی اصفهان.

۶ - درسهای اسفار استاد جوادی آملی / نقل از تعلیقه حکیم آشتیانی / ص ۴۴۸ - ۴۹۷.

۷ - برخی صاحب‌نظران بر آنند که این تقسیم سه‌گانه، تقسیم سطحی و ظاهری است، چرا که بر اساس «اتحاد عقل و عاقل و معقول» هرگز متفکر از تفکرش جدا نخواهد بود، و لذا این تقسیم برآسانی در همه موارد قابل تطبیق نیست. ر. ک: مدرک سابق

۸ - مراد شناخت حصولی است و نه مشاهده حضوری و یافت وجدانی.

۹ - اسفار ج ۶ ص ۱۳

۱۰ - الهیات شفا / مقالة هشتم / فصل ۴ / ص ۳۴۸ / طبع چاپخانه حضرت اية الله العظمى نجفی سرعنی (دام عزه)

۱۱ - ر. ک: آموزش فلسفه / ج ۱۲ / ص ۳۳۲





## آموزش دینی در مدارس

# پزشک بیمار جو

## طیب دَوَّارُ بَطْبِهِ...



از: محمد علی سادات

در مقاله پیشین درباره ویژگی‌های معلم دینی و راز و رمز جذب دانش‌آموزان سخن گفتیم و به دو خصوصیت اصلی در شخصیت معلم اشاره کردیم. در آن مقاله گفتیم که راز اصلی در موفقیت معلمان دینی، وجود جاذبه‌های عمیق در شخصیت ایشان است و تا چنان جاذبه‌های نیرومند در وجود معلمان دینی - و هر فرد دیگری که سمت ارشاد و تربیت دیگران را بر عهده دارد - بوجود نیاید، کار ارشاد و هدایت نسل جوان به سامان نمی‌رسد و از همین روست که باید گفت کار اصلاح و ارشاد باید از خود مربیان و مرشدان و معلمان جامعه آغاز شود. اینک در این مقاله با الهام از تعالیم عالی پیشوایان عظیم‌الشان اسلام، به یکی دیگر از خصوصیات اصلی معلم دینی اشاره کرده و انتظار بذل توجه کامل از سوی همکاران عزیز را داریم.

### طیب بیمار یاب

امام علی (ع) در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه (خطبه ۱۷۰) کار پیامبر یا امام (و هر کسی که قدم در جای پای او گذارد و به ارشاد دیگران قیام کند) را به کار طیبی تشبیه می‌کند که در کوچه پس کوچه‌های شهر بندنبال مریض می‌گردد و به معالجه و مداوای آنها

میردازد: طیب دَوَّارُ بَطْبِهِ: طیب سبّاری که با طب و معالجه خویش همواره در سیر و گردش است.

در این تشبیه و تمطیر امام (ع) نکات حکمتی چندی نهفته است که جا دارد در اینجا در حدّ ميسور به آن اشارتی کنیم و به توفیق الهی از آن کلام مقدّس درس‌ها بیاموزیم:

۱ - اولین ویژگی طیب، درد آشنا بودن اوست. مربیان، مصلحان و مرشدان جامعه باید دردشناسانی حافی باشند. امراض روحی و بیماریهای فکری زمان خود را بخوبی بشناسند. نه تنها از قافله عقب نباشند که گاهی از افکار عمومی جامعه خرد جلوتر نیز نگاه داشته باشند. در گذشته زندگی نکنند بلکه در «حال» زیست کنند در حالیکه نظری بآینده دارند. روزگار خود را با تمامی ابعاد آن و با همه مشکلاتش بشناسند. شک نیست که هر زمانه‌ای مشکلات خاص خود را دارد. چرخ دَوَّار روزگار هر روز نمودی تازه دارد و هرگز بر یک حال نمی‌باید. مربیان موفق در طول تاریخ کسانی بوده‌اند که پایبای گذشت زمان، خود نیز در حرکت بوده و روزگار خود را عمیقاً می‌شناخته‌اند. در جمله‌ای از امام صادق (ع) این نکته گرانها چنین بیان شده است که:

العالمُ بِزَمَانِهِ لَا لِجَهْمٍ عَلَيْهِ اللّٰهُ اَبْرَهُ اَنَّهُ بِه زَمَانِ خَوِشِ اَگَاحِ اسْتِ (روزگار خود را می‌شناسند) مورد تهاجم تشبیهات واقع نمی‌شود. زندگی کردن در گذشته و بی‌خبر ماندن از احوال نسل جدید و همه را در وضع و حال خویش پنداشتن و در لاک خود فرو رفتن، از بزرگترین نقص‌هایی است که به تنهایی می‌تواند معلم و راهنما را در کار خود با شکست کامل روبرو سازد. از اینرو، آشنائی با جو علمی، فرهنگی و اخلاقی جامعه و بلکه جهان، از رموز اساسی موفقیت در امر ارشاد و هدایت نسل جوان است. کسانی که گام در مسیر ارشاد نسل جوان گذارده‌اند باید نسل جوان را با تمامی شور و شرها و آمال و آرزوهایش بشناسند تا بتوانند بزبان آنها سخن

بگویند و گره از مشکلات آنها بکشایند. بدون چنان شناخت، چنین گره‌گشائی امکان‌پذیر نیست.

✽ در طول تاریخ مربیان موفق کسانی بوده‌اند که با پایبای گذشت زمان، خود نیز در حرکت بوده و روزگار خود را عمیقاً می‌شناخته‌اند.

نگاهی به تاریخ نیم قرن اخیر در جامعه ما این واقعت را بخوبی نشان میدهد که کسانی توانستند در میان نسل معاصر تحولی در جهت مثبت ایجاد کنند که علاوه بر علم و آگاهی نسبت به حقایق و معارف، از نوعی «زمان آگاهی» عمیق برخوردار بودند. شناخت فرهنگ اصیل اسلامی و تعالیم عالی دینی از یکسو، و آشنائی با ابعاد مختلف روزگار معاصر از سوی دیگر، دو بالی بود که این مصلحان را برای پرواز در فضای دلها و اندیشه‌ها داد. در رأس این شخصیت‌ها، می‌توان از استاد شهید مطهری یاد کرد که آشنائی عمیق او با جو فرهنگی جامعه و مسئله شناسی او در عصر خود، جلوه خاصی به تعلیمات او داده است که اگر این بُعد از آثار و تقریرات و تحریرات او حذف میشد، بی‌تردید وی نمی‌توانست نقش مؤثری در فرهنگ معاصر بر عهده داشته باشد. از اینرو، یکی از اساسی‌ترین ابعاد کار معلمان و مربیان آشنائی آنها با مسائل روزگار خود است و این امر جز در سایه مطالعات مستمر و تماس دائم با نسل جوان امکان‌پذیر نیست. و لذا یک معلم موفق کسی است که با

✽ آشنائی با جو علمی، فرهنگی و اخلاقی جامعه و بلکه جهان، از رموز اساسی موفقیت در امر ارشاد و هدایت نسل جوان است.

مطالعات خویش حضور خود را در جو فرهنگی جامعه حفظ کند و از زمان خویش غایب نباشد تا بتواند جوانان را برای زمانی که



در آن زندگی کرده و خواهند کرد تربیت کند.

**گاهی مسکن است یک برخوردار ناصواب معلم نقطه عطفی در جهت منفی در زندگی دانش آموز ایجاد کند یا تخم عقده های خطرناک روحی را در وجود او بکارد.**

۲ - اینکه درمان شناس باشد و بتواند نیش و نوش بجا مصرف کند:

قد آحکم مراهمة، وأخفی مواسیمه، یضع من ذلك حث الحاجة اله: من قلوب عظمی، و آذان صم، و آلسنة بكم، متبع بدوانه مواضع العقلية، ومواطن الجيرة:

«مرهم هایش را آماده کرده، و ابزار هایش را سرخ کرده و نافته است. هر جا که لازم باشد این با آترامی نهد؛ جانی نیش و جانی نوش. در دل‌های نایتا، گوش‌های ناشنوا، زبان‌های گنگ، داروهای خود را در جایگاه غفلت و در محل حیرت و آوارگی می‌نهد و آنانرا از غفلت و سرگستگی نجات میدهد.»

طیب روحانی باید به راه و رسم درمان آشنا باشد و بداند که چگونه بر زخم‌های معنوی مرهم نهد. نیش را بجای نوش و نوش را بجای نیش مصرف نکند. با کلام دلنواز خود دل‌های پیریشان را آرامش بخشد و بدست رحمت و عطوفت خود سرغان پراکنده را به آشیان بازگرداند. تلخی دارو را با حلاوت مسحت در آسیره و از زهر کشنده، نریای حیات بخش بسازد.

بقول سعدی:  
درشتی و نرمی بهم در به است  
چو رگ زن که جراح و مرهم نه است  
کسی که به اصلاح و ارشاد و تربیت دیگران قیام کرده بدون آشنائی با روش‌های صحیح تعلیم و تربیت نه تنها نمی‌تواند کاری از پیش ببرد که در مواردی لطافات جبران ناپذیری نیز وارد می‌کند. گاهی ممکنست یک برخوردار ناصواب معلم نقطه عطفی در جهت منفی در

زندگی دانش آموز ایجاد کند یا تخم عقده‌های خطرناک روحی را در وجود او بکارد. کسانی که دستی در کار تعلیم و تربیت دارند بخوبی میدانند که چه صدمات جبران ناپذیری از این طریق ممکنست بر روح و روان فراگیران وارد شود. این مسئله در درس دبنی از حساسیت بیشتری برخوردار است. از اینرو، آگاهی به اسرار و رموز تعلیم و تربیت و وقوف به روش‌های صحیح برخوردار با فراگیران از چنان اهمیتی برخوردار است که هیچ عامل دیگری نمی‌تواند جایگزین آن باشد.

در تفسیر آیه شریفه: لیس الیر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولكن البر من اتقى واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون (بقره، ۱۸۹)

ترجمه: «نیکو کاری بدان نیست که از پشت دیوار به خانه در آید، نیک آن است که پارسا باشید و به هر خانه از درب آن داخل شوید. و از خدا بترسید باشد که رستگار شوید.» از حضرت امام محمد باقر (ع) نقل شده است که مراد از «اتوا البیوت من ابوابها» اینست که هر کاری را باید از راه خودش انجام داد. (ترجمه تفسیر المیزان ج ۳ ص ۸۰). نکته ظریفی که در این آیه به چشم می‌خورد جمله پایانی آیه است که می‌فرماید تقوای الهی را در پیش گیرید تا رستگار شوید. و از اینجا میتوان استظهار کرد که «وارد شدن در هر کاری از راه آن» از مصادیق تقوای الهی است و کسی که بدون علم و آگاهی از راهی غیر راه مخصوص هر کاری وارد میشود یعنی بدون بصیرت لازم عمل می‌کند، برخلاف تقوی رفتار می‌کند. اقتضای تقوی اینست که انسان در کاری که بصیرت و آشنائی کافی ندارد وارد نشود و از اینکه به جهت جهل و ناآگاهی نسبت به

**اقتضای تقوی اینست که انسان در کاری که بصیرت و آشنائی کافی ندارد وارد نشود.**

روش‌های صحیح انجام آن، لطمه‌ای وارد کند

از خدا بترسد.

در فرمایشی از امام جعفر صادق (ع) آمده است که:

العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر طریق فلا تزد سرعة السیر الا بعداً (تحف العقول ص ۲۷۹) ترجمه: (کسیکه کاری را بدون بصیرت انجام میدهد به رهنوردی می‌ماند که بیراهه میرود. سرعت حرکت (نه تنها او را به هدف نیرساند) بلکه او را دورتر می‌سازد.)

بی‌تردید تعلیم و تربیت راه‌های خاص خود را دارد که باید معلم و مربی دقیقاً با آنها آشنا باشد تا نیش را بجای نیش و نیش را بجای نوش مصرف نکند. حساسیت زاید الوصف امر تعلیم و تربیت اقتضا دارد که در این خصوص بیش از هر امر دیگری به توانائی، مهارت و تخصص بها داده شود و از سپردن کار بدست افرادی که از بصیرت کافی برخوردار نیستند، بشدت اجتناب گردد.

**ارشاد و هدایت یک امر صوری و ظاهری نیست و سروکار با دلها دارد و راه یافتن در دلها نیز راه و رسمی دارد.**

۳ - اینکه «دوره گرد» باشد نه «خانه نشین». بدنیاال بیمار در هر کوی و برزن به حرکت در آید. او را پیدا کنند، بر بالین او نشینند، دست نوازش و دلجوئی بر سر و روی او کشند. در برابر جفای او شکبیا باشند. از تکلف‌های بیجا پرهیز کنند. خود را هم سطح و همدره او بدانند. و بالاخره بر مردعی او سرهم نهد نه اینکه در گوشه خانه به نشیند و انتظار داشته باشد که دردمندان با ادای احترامات لازم بسراغش آیند و درمان دردهای نادانسته خود را از او طلب کنند.

پیامبران طبیبان بیمارجو و بیمارباب بودند. آنان دوره گردی را با همه آثار و عواقبش بر گوشه نشینی و عاقبت طلبی ترجیح می‌دادند. آن یهودی عنودی که روزانه خاکستر بر فرق پیامبر می‌ریخت، چون مریض شد پیامبر بر بالینش حاضر شد و از او دلجوئی کرد و



بی آنکه او بخواهد و بداند، مرهمی حیات بخش بر زخم جانش نهاد. در کوچه بس کوچه های مدینه چهار دست و پاره میرفت و بچه های مردم را بر دوش خود سوار می کرد و از شهید گورای محبت خود کام آنرا شیرین می ساخت. حضرت عیسی بعلائت فروتنی پاهای شاگردان خویش می شست و در محلات شهر بدنبال «بیمار» می گشت. امام علی (ع) در کوچه و بازار، در مسجد و مزرعه، در میدان جنگ و جهاد، و در خانه های مردم به انگشت حرکت و ملاطفت غار از پای دل آنان بیرون می کشید و مرهم بر زخمهای روانشان می نهاد و هرگز از این طبابت و پرستاری خسته نمی شد.

**امروزه جوانان ما توجه بیشتری را می طلبند و ما نیاز به سرمایه گذاری مادی و معنوی بیشتر و برنامه ریزی عمیق تری در خصوص نسل معاصر داریم.**

پیامبران طبیبانی بودند که:

۱ - بر معالجه و مداوای بیماران خود حرص می ورزیدند و عشق و علاقه ای وافر نسبت به نجات و رستگاری آنها نشان می دادند. قرآن می فرماید، پیامبر نسبت شما حریص است و از فرط محبت، سختی های شما بر او گران است: عزیزُ علیه ما عیشُ حریصٌ علیکم.

۲ - غمخوار بیماران خود بودند و شدت غم آنها را می خوردند تا آنجا که خداوند خطاب به پیامبر فرمود: لَعَلَّكَ سَاخِعٌ نَفْسًا.

۳ - زیر بار تکلف های دست و پاگیر مرسوم نمی رفتند و سراحی و بدور از انواع تکلف ها با مردم آمیزش داشتند و آداب و رسوم غلط تحمیلی، آنها را از اختلاط با مردم باز نمیداشت: وَمَا آتَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ.

۴ - بجای خانه نشینی، مدام در میان مردم و در

متن جامعه بودند و هرگز حساب خود را از حساب دیگران جدا نمی کردند و در کوچه و بازار همدوش و همراه مردم بودند: يَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ.

۵ - در برابر سختی های کار، شکیبائی و سعه صدر اعجاب انگیزی از خود نشان میدادند و هرگز غبار ملالت و خستگی بر سیمایشان نمی نشست: ألم نشرح لك صدرك.

۶ - بجای اینکه از موضع برتر با دیگران برخورد کنند و آنها را از بسبب ارشاد و هدایت خود رهین منت خویش بشمارند، بر و بال تواضع و فروتنی در برابر آنها می گسترانیدند: وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ.

۷ - قبل از اینکه دیگران را امر و نهی کنند، نفس خویشتن را در برابر احکام و اوامر الهی رام کرده و این درس را با تمام وجود به همه پیروان خود آموخته بودند که کنار ارشاد دیگران هرگز سامان نمی پذیرد مگر اینکه مرشدان و مربیان جامعه صادقانه کار را از خود آغاز کنند: وَ أَمْرٌ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ.

۸ - در قبال فعالیت ها و تلاش های شبانه روزی خود در مقام ارشاد و هدایت دیگران، توقع هیچ گونه امتیازی، اعم از مادی یا معنوی، از دیگران نداشتند و هرگز از این منصب الهی برای کسب جاه و مقام یا اندوختن مال و منال استفاده نکردند و کارشان صد درصد خالص برای خدا و عاری از هرگونه توقع بود: إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ.

\*\*\*

**وجود مؤسسه ای صالح برای بررسی و تدبیر امور جوانان ضروری است.**

انصاف دهیم!

حال جا دارد که در خود بنگریم و انصاف

دهم که آیا ما و همه کسانی که مسئولیت ارشاد مردم و بخصوص نسل جوان را بر عهده گرفته ایم، همان طبیبان بیمارجو و درد آشنائی بوده و هستیم که خود را وقف معالجه و

**امروزه در دنیا مسئله جوانان از اهمیت و در عین حال از پیچیدگی خاصی برخوردار است.**

پرستاری دردمندان کرده ایم؟ نگاهی به فعالیت های اصیل فرهنگی و ارشادی در دوران قبل از انقلاب که توسط افراد دلسوز اداره میشد نشان میدهد که در آن زمان افراد فداکاری که درد دین داشتند با تواضع و فروتنی خاصی بدنبال بیماران سالم نما می شتافتند و با تحمل انواع گرفتاریها، به موفقیت های شایانی دست می یافتند. اکنون باید دید که با پیروزی انقلاب و تأسیس جمهوری اسلامی و بقدرت رسیدن اسلام و مسلمین در این کشور، آیا ما بشکرانه این نعمت عظیم الهی، همان روحیه را بصورت کاملتر و عمیق تری در خود ایجاد کرده ایم یا در مواردی خدای نخواست به اغوای شیطان چنان سرمایه ای را از دست داده ایم؟! فراموش نکنیم که ارشاد و هدایت یک امر صوری و ظاهری نیست و سروکار با دلها دارد و راه یافتن در دلها نیز راه و رسمی دارد که در رأس آن، خفص جناح و پر و بال تواضع زیر پای دیگران گسترانیدن و عشق و علاقه راستین و بی شائبه به سعادت و رستگاری دیگران است.

### جوانان را دریابید

تردید نیست که امروزه جوانان ما توجه بیشتری می طلبند و ما نیاز به سرمایه گذاری مادی و معنوی بیشتر و برنامه ریزی عمیق تری در خصوص نسل معاصر داریم. امروزه در دنیا مسئله جوانان از اهمیت و در عین حال از پیچیدگی خاصی برخوردار است بطوریکه نیروی دماغی بسیاری از کارشناسان مسائل بقیه در صفحه ۵۱